

رهیافت‌های متعارض جنگ نرم در کنش راهبردی قدرت‌های بزرگ

دکتر طاهره ترابی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۲۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۵/۱۳

فصلنامه آفاق امنیت / سال سوم / شماره هفتم - تابستان ۱۳۸۹

چکیده

تحولات سیاسی ایران در سال ۱۳۸۸، زمینه گسترش ادبیات راهبردی و امنیتی را فراهم آورده است. در این روند، موضوعاتی مانند تهدید نرم، قدرت نرم و جنگ نرم مورد توجه قرار گرفته‌اند. به طور کلی، واقعیت‌های سیاست بین‌الملل از دوران باستان حکایت از آن دارد که به موازات نبردهای محلی، ملی و منطقه‌ای به وسیله ابزارهای جنگی، جلوه‌هایی از «جنگ نرم» نیز وجود داشته است. در این ارتباط، «سون تزو» اولین نظریه‌پرداز جنگ نرم، آرا و اندیشه‌های خود را ۴۰۰ سال قبل میلاد ارائه کرده است. این مسئله نشان می‌دهد زیرساخت‌های فکری و اندیشه‌های ادبیات راهبردی، به رغم ارتقا یافتن، تا حد بسیار زیادی ثابت باقی مانده است. رویافت‌های متعارض جنگ نرم بیانگر الگوهای رفتاری متنوع و متفاوت آن است. هر یک از کارگزاران اجرایی از الگوی خاصی بهره می‌گیرد. بین نظریه‌پردازان متقدم جنگ نرم، می‌توان به سون تزو، ژومینی، کلازویتس و لیدل هارت اشاره کرد. آنان از سال‌های قبل میلاد تا «عصر راهبرد کلاسیک» رویکردهای خود را درباره موضوعات مختلف سیاسی، روان‌شناختی، اجتماعی و راهبردی ارائه کرده‌اند. در عصر جدید، استراتژیست‌های متأخر موضوع جنگ نرم را در قالب فرآیندهای اجتماعی، تسخیر ذهن، سازماندهی عقاید، غافلگیری و در نهایت، تهدید نرم ارائه داده‌اند. از جمله این افراد آرگیولا، کمپیل، کوپر، ریچارد هاس و جوزف نای هستند. نظریه‌پردازان یادشده الگوی رفتاری خاصی را در منازعات راهبردی مورد توجه قرار داده‌اند. از آنجا که جمهوری اسلامی ایران در معرض جنگ نرم قرار دارد، لازم است بر انعکاس اجرایی و عملیاتی چنین رویافت‌هایی توجه شود. هر یک از رویافت‌های متعارض در جنگ نرم، بخشی از واقعیت رفتار راهبردی محسوب می‌شود. در این ارتباط، ادبیات جنگ نرم را می‌توان براساس قالب‌های اندیشه راهبردی در عصر فرامدرن مورد توجه قرار داد. چنین مفاهیمی را می‌توان زیرساخت فکری و اندیشه‌ای براندازی سیاسی دانست. جنگ نرم، جلوه‌هایی از تعارض و تأثیرگذاری بر قدرت سیاسی را از طریق ابزارهای غیرنظامی منعکس می‌سازد. در این مقاله، انعکاس رویافت‌های مختلف اندیشه راهبردی در جنگ نرم و آثار آن در فرآیندهای رقابت امنیتی بازیگران مورد بازنگری قرار می‌گیرد. طبیعی است مهم‌ترین هدف این مقاله بررسی آثار رویافت‌های متعارض جنگ نرم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی است. به این ترتیب، «رهیافت مقایسه‌ای در تبیین جنگ نرم» چارچوب نظری مقاله را تشکیل می‌دهد.

واژگان کلیدی: جنگ نرم، قدرت نرم، تهدید نرم، راهبرد کلاسیک، راهبرد مدرن، راهبرد فرامدرن، غافلگیری، کنترل ذهن و کنترل ادراک

۱. پژوهشگر موضوعات امنیت بین‌الملل

مقدمه

اندیشه جنگ نرم قدمتی طولانی دارد که نشان می‌دهد راهبردی ترکیبی از تاکتیک‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری بوده است. موضوع اصلی جنگ نرم، غلبه بر ادراک، احساس، اندیشه و رفتار راهبردی کشورها در شرایط جنگ و صلح است. بر این اساس، جنگ نرم امری دائم و پایان‌ناپذیر محسوب می‌شود. هر کشوری بر اساس ابزارهای قدرت ملی و قابلیت‌های راهبردی خود درصدد تأثیرگذاری بر تصمیم‌ها و الگوهای رفتاری واحدهای رقیب است.

بی‌توجهی به چنین مؤلفه‌هایی مخاطرات امنیتی گسترده‌ای در پی دارد. تجربه عملیات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان نشان می‌دهد که این کشور بدون محاسبه مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی به نبرد مبادرت کرده است. استراتژیست‌های آمریکایی در دوران جورج بوش و دونالد رامسفلد به موضوعات جنگ نرم و تأثیر آن در نبردهای راهبردی توجه چندانی نداشتند. نتایج حاصل از اقدامات منطقه‌ای آمریکا در عراق و افغانستان بیانگر آن است که صرفاً در شرایطی منازعات به جدال‌های پایان‌ناپذیر می‌انجامد یا جلوه‌هایی از رویارویی تصاعدیابنده نظامی و عملیاتی به وجود می‌آید که کشورها با «تصاعد تهدید»^۱ روبه‌رو شوند.

تصاعد تهدید به شرایطی اطلاق می‌شود که واحدهای سیاسی برای نیل به منافع محدود به اقدامات پردامنه و جدال‌های پایان‌ناپذیر مبادرت می‌ورزند. اگر جنگ‌های فرسایشی به وجود آید یا کسب اهداف راهبردی با مخاطرات و رویارویی نیروهای نظامی همراه شود، امکان پیروزی نهایی بسیار محدود است؛ زیرا پیشگیری از جنگ، یکی از نشانه‌های قدرت و مطلوبیت راهبردی برای کشورها محسوب می‌شود. جنگ نرم به این مفهوم است که روابط کشورها منازعه‌آمیز است و از سوی دیگر، آنان ترجیح می‌دهند از ابزارهای نظامی برای حل مشکلات امنیتی خود بهره‌گیرند. بر این اساس، سون تزو تئوری ضربه دوم را مطرح کرد. کلازویتس نیز بر مؤلفه‌هایی مانند روحیه، ابتکار عمل و اعتماد به نفس در روابط و کنش کشورها در شرایط بحران تأکید داشته است.

قالب‌های تحلیلی این مقاله مربوط به چگونگی و کارکرد جنگ نرم در رفتار راهبردی قدرت‌های بزرگ است. سؤال اصلی مقاله بر چرایی و چگونگی بهره‌گیری

1. Escalation of Threat



قدرت‌های بزرگ از رهیافتهای جنگ نرم در برخورد با محیط پیرامونی تأکید دارد. طبعاً چنین بازیگرانی جایگاه و موقعیت قابل توجهی در کنش‌گری براساس نشانه‌های جنگ نرم در اندیشه راهبردی دارند. بنابراین، بازیگران فرادست در رفتار راهبردی خود از الگوهایی بهره می‌گیرند که بتوانند بر کنش و رفتار رهبران سیاسی و نظامی کشورهای مختلف تأثیرگذار باشند. در این ارتباط، تلاش می‌شود متغیر وابسته «تأثیرگذاری قدرت‌های بزرگ بر محیط پیرامونی» و متغیر مستقل «بهره‌گیری از رهیافت جنگ نرم» در اندیشه راهبردی نظریه‌پردازان مختلف مورد بررسی مقایسه‌ای قرار گیرد.

بررسی مقایسه‌ای رهیافت نظریه‌پردازان جنگ نرم به این دلیل اهمیت دارد که افرادی همانند دونالد رامسفلد رویکردی مشابه کلزویتس و ژومینی در بهره‌گیری از جنگ نرم دارند؛ در حالی که رابرت گیتس و اوپاما رهیافتهای خود را براساس نگرش استراتژیست‌هایی مانند سون تزو و لیدل هارت تنظیم کرده‌اند. مطالعه رهیافتهای راهبردی متعارض امکان درک دقیق‌تر رفتار بازیگران فرادست در سیاست بین‌الملل را در قالب الگوهای جنگ نرم فراهم می‌سازد. در این مقاله تلاش می‌شود چگونگی بهره‌گیری قدرت‌های بزرگ از رهیافت روان‌شناختی، رهیافت ضد تعادل، رهیافت فراسیستمیک، رهیافت حماسی و رهیافت نامتقارن در جنگ نرم علیه واحدهای منطقه‌ای و بازیگران هدف بررسی شود.

۱. رهیافت روان‌شناختی در جنگ نرم

محافظه‌کاران عموماً از رهیافت روان‌شناختی در رفتار راهبردی استفاده می‌کنند. این رهیافت برای سیاست‌گذاری امنیتی علیه بازیگران تهدیدکننده، ماهیت جذاب دارد. به عبارت دیگر، روان‌شناسان بر شاخص‌هایی از جمله توطئه تأکید دارند و کلید امنیت‌سازی را «درک توطئه» برای «رمزگشایی رفتار بازیگران تهدیدکننده» می‌دانند. در بسیاری مواقع آنان بر ضرورت دروغ شرافتمندانه تأکید می‌کنند. نئومحافظه‌کاران آمریکایی از چنین رویکردی در رفتار راهبردی خود در فرآیند جنگ نرم علیه بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، عراق و کره شمالی استفاده کردند. بسیاری بر این اعتقادند که لئواشتراس دروغ شرافتمندانه را برای امنیت و سیاست ضروری می‌داند. در این نگاه، دروغ گفتن به خلق به یک وظیفه تبدیل می‌شود، زیرا فقط شمار



اندکی از نخبگان از نظر فکری سزاوار درک حقیقت‌اند. (Wolfson, 2005: 243)

این رهیافت در دوران ریاست‌جمهوری جورج بوش مورد توجه قرار گرفت. کارگزاران سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در این دوران تحت تأثیر آرا و رویکرد افرادی همانند کلازویتس و ژومینی بوده‌اند. آنان به موازات جنگ سخت، بر ضرورت بهره‌گیری از شاخص‌هایی همانند روحیه، اعتماد به نفس و ابتکار عمل در رفتار راهبردی تأکید داشتند. بر اساس اندیشه‌های راهبرد کلاسیک، مؤلفه‌ها و عناصر روان‌شناختی نقشی مؤثر در سرنوشت نبردها نداشته‌اند. بنابراین در چنین قالبی، «روحیه» مورد پردازش تحلیلگران موضوعات امنیتی و سیاسی قرار نمی‌گرفت. می‌توان تأکید کرد یکی از موضوعات حیاتی که در محاسبات و برآوردهای عملیاتی و لجستیک افسران ستادی مورد توجه قرار نمی‌گرفت، عامل «روحیه» بود. در تحلیل نهایی نه قدرت مادی، بلکه روحیه‌پیکار نظامی را پیش می‌برد.

الف) نقش روحیه و ابتکار عمل در کنش‌گری راهبردی

هرگونه مداخله‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی نیازمند آن است که کشورها از ابتکار عمل لازم برخوردار باشند و بتوانند کنش خود را براساس حقانیت سیاسی و قدرت راهبردی پیگیری کنند. این الگو توسط رامسفلد به کار گرفته شد. ادبیات راهبردی آن را می‌توان در اندیشه کلازویتس ملاحظه کرد. بین نظریه‌پردازان راهبرد کلاسیک، کلازویتس نخستین بار عامل روحیه را در محاسبات نظامی و راهبردی مورد توجه قرار داد. (Dilaninan, 2009: 29)

وی معتقد بود هر جنگی ضعف انسان را مسلم فرض می‌کند و در پی بهره‌برداری از آن است. فرماندهان نظامی اطلاعات نسبتاً دقیقی از توانمندی ابزار و ساخت‌های دفاعی خود دارند؛ اما مهم‌ترین موضوع در نبردها مربوط به روحیه و ابتکار عمل نیروهای نظامی است. این امر عموماً مغفول می‌ماند. آن‌گونه که کلازویتس می‌گوید: «میدان جنگ، محل آزمایش نیروهای روحی و مادی در فرآیند درگیری و نبرد است. می‌توان گفت قدرت مادی کمی بیشتر از قبضه چوبی به نظر می‌رسد، حال آنکه عوامل روحی، فلزی گرانبها، اسلحه‌ای حقیقی و تیغ‌های آبدیده‌اند. بنابراین، هیچ فرماندهی بدون توجه به مؤلفه‌های روان‌شناختی نیروهای نظامی خود نمی‌تواند به نتایج مؤثری در روند نبردهای نظامی و عملیات تاکتیکی نائل شود.» (Clausewitz, 1976: 149)



ب) نقش خویشتن‌داری در کنش‌گری راهبردی

زمانی که ساختار سیاسی و امنیتی آمریکا با بحران‌های متنوعی روبه‌رو شد، زمینه برای طرح رهیافت‌های راهبردی جدید در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا به وجود آمد. در این شرایط افرادی همانند رابرت گیتس تلاش کردند رفتار راهبردی خود را براساس مؤلفه‌هایی همانند اعتماد به نفس و خویشتن‌داری مورد پیگیری و توجه قرار دهند. مشابه چنین رویکردی توسط نظریه‌پردازانی همانند لیدل هارت، ژومینی، به ویژه سون تزو ارائه شده است. (Biden, 2009: 22)

سون تزو برای جنگ، ویژگی‌هایی کاملاً متفاوت با نظریه‌پردازان کلاسیک ارائه داده است. وی تئوری «راهبرد غیرمستقیم» را بنیان اصلی جنگ نرم برای غافلگیری نیروهای دشمن می‌داند. بنابراین، جنگ نرم در اندیشه سون تزو معطوف به غافلگیری نیروهای دشمن بوده است. بر اساس چنین رویکردی، ساختار سیاسی کشور رقیب در وضعیت ابهام و غافلگیری قرار می‌گیرد و اراده خود را برای انجام اقدامات متقابل و هوشیاری راهبردی از دست می‌دهد.

ج) کارکرد مقایسه‌ای روحیه و خویشتن‌داری در رفتار راهبردی

هر یک از استراتژیست‌های آمریکایی، اندیشه و رفتار سیاسی-امنیتی خود را براساس یکی از آموزه‌های رفتار راهبردی تنظیم کرده‌اند. در شرایطی که ابزارهای قدرت ملی متنوع شده، طبیعی است که آنان نشانه‌های مختلفی از جنگ نرم را در دستور رفتار و فعالیت‌های حرفه‌ای خود قرار دهند. این امر می‌تواند زمینه ارتقای موفقیت کشورها را در حوزه دفاعی و راهبردی فراهم آورد.

اولین فصل از مجموعه ادبیات راهبردی کلازویتس که با عنوان در باب جنگ منتشر شد، تا حد زیادی به مسئله نیروهای روحی به خصوص میان فرماندهان، در ارتش و (البته نه کاملاً) در مردم پرداخته است. کلازویتس درباره اهمیت نیروی روحی مردم کاملاً آگاهی داشت و در طول تحقیقات خویش مطالب زیادی درباره آن نوشت. در کتاب در باب جنگ هم آن را نادیده نگرفت. او به رابطه بین تخصص نظامی و حمایت مردمی، تا حد معقولی که از نیروهای داوطلب می‌توان انتظار داشت، به خوبی واقف بود؛ اما در رهبری واقعی عملیات، عوامل اصلی قطعاً به ذکاوت ژنرال‌ها و کیفیت نیروهای تحت فرمان آنان بستگی دارد. (هاوارد، ۱۳۷۷: ۸-۵۷)



تمام مؤلفه‌های یادشده نشان می‌دهد که هدف کشورها از رقابت و منازعه، کسب دستاوردهایی است که هزینه‌های محدودی برای آنان داشته باشد. بنابراین، پیروزی بدون جنگ بیشترین مطلوبیت راهبردی را برای کشورها دارد. استراتژیست‌هایی که به موفقیت بیشتری نائل شده‌اند، عموماً در برنامه‌ریزی دفاعی و امنیتی خود بر مؤلفه‌های جنگ نرم تأکید داشته‌اند.

از آنجا که دموکرات‌ها بر نشانه‌هایی از خویشتن‌داری تأکید می‌کنند، طبیعی است که به ضربه دوم و اقدامات فرسایشی توجه بیشتری داشته باشند؛ در حالی که جمهوری خواهان، به ویژه گروه‌های محافظه‌کار، رویکرد تهاجمی دارند. آنان برای موفقیت در نبرد و رقابت امنیتی به الگوهای توجه می‌کنند که بتواند روحیه و ابتکار عمل‌شان را در نبرد و در رقابت‌های سیاسی ارتقا دهد. (Bruno, 2008: 31)

تزو در کتاب هنر جنگ تأکید دارد که هر گونه تأخیر در جنگ و شناخت مسائل جانبی می‌تواند مطلوبیت‌های امنیتی بیشتری برای کشورها به وجود آورد. تاریخ ادبیات راهبردی نشان می‌دهد که سون تزو از رویکرد غیرمستقیم در نبردها دفاع کرده است. از جمله نشانه‌های رویکرد غیرمستقیم می‌توان به فریب، غافلگیری نیروهای دشمن، شناسایی نقاط ضعف و آسیب‌پذیری کشورها و در نهایت، فرسایش اراده نبرد اشاره کرد. (Tzu, 1944: 55)

تمام نظریه‌پردازان جنگ نرم در اندیشه راهبردی، بر ضرورت «راهبرد غیرمستقیم»^۱ و عوامل روحی، روانی و هم‌چنین کنش راهبردی کشورها در قالب اقدامات غیرمستقیم تأکید داشته‌اند. در چنین فرآیندی، روحیه، انسجام و همبستگی اجتماعی به عنوان محورهای اصلی «قدرت نرم»^۲ کشورها محسوب می‌شوند. بنابراین در فرآیند جنگ نرم لازم است شرایطی ایجاد شود که روح همبستگی جامعه و حکومت در کشور هدف کاهش یابد.

از سوی دیگر، در چنین شرایطی، آمادگی حکومت‌ها برای پیگیری اهداف مشترک در فضای سیاسی و اجتماعی کاهش می‌یابد. به طور کلی می‌توان تأکید کرد که اگر رویکرد سیاسی و راهبردی نخبگان سیاسی در یک کشور کاهش یابد، به منزله آن است که نمی‌توانند اهداف مشترکی را در حوزه راهبردی پیگیری کنند. در این شرایط، زمینه برای کاهش روحیه مقاومت و هم‌چنین «اعتماد به نفس»^۳ در برابر

1 . Indirect Strategy
2 . Soft Power
3 . Self - Confidence



تهدیدهای بیرونی فراهم می‌شود. (Evonic, 1980: 66)

با توجه به مؤلفه‌های یادشده می‌توان نظریه‌پردازانی را مورد توجه قرار داد که در تبیین جنگ نرم، موضوعاتی همانند روحیه، همبستگی اجتماعی، انسجام عاطفی، سازماندهی نظامی و اعتقاد به آرمان‌های سیاسی را محور اصلی کنش و رفتار خود قرار داده‌اند. این امر نقش روحیه، ایدئولوژی و آرمان‌ها را در کنش دفاعی برجسته می‌سازد. اگر فرآیندی ایجاد شود که به موجب آن، انگیزه برای نبرد با دشمن کاهش پیدا کند یا جامعه به این جمع‌بندی برسد که نبرد و مقاومت نتیجه مؤثری برای آنان ندارد، کارکرد دفاعی چنین واحدهایی برای مقابله با تهدیدها کاهش می‌یابد. این امر در اندیشه‌های راهبردی بسیاری از نظریه‌پردازان متقدم و متأخر ارائه شده است.

۲. رهیافت ضد تعادل در جنگ نرم

نظریه‌پردازان کلاسیک بر رهیافت‌های تعادل‌گرا در رفتار راهبردی تأکید دارند، در حالی که برخی نظریه‌پردازان سنتی و پست مدرن، شاخص‌های ضد تعادل را محور اصلی جنگ نرم می‌دانند. آنان بر این اعتقادند که توان دشمن به ثبات، تعادل، روحیه و تدارکات وی وابسته است. بنابراین از طریق الگوهای ضد تعادل می‌توان توان راهبردی دشمن را کنترل کرد. این امر به این مفهوم است که جنگ و رفتار راهبردی در شرایطی انجام می‌گیرد که بازیگر رقیب در وضعیت عدم تعادل قرار داشته باشد. سون تزو معتقد است که رهیافت ضد تعادل معطوف به تخریب اراده دشمن و القای فروپاشی یا نابسامانی به او است. (ملیک، ۱۳۸۴: ۳-۵۲)

اندیشه‌های سون تزو همواره مورد استفاده استراتژیست‌هایی قرار می‌گیرد که از خویش‌داری لازم برخوردارند. آنان بر این اعتقادند که هرگونه اقدامات عملیاتی مخاطرات امنیتی زیادی به بار خواهد آورد. برای مثال، اوباما و رابرت گیتس از اندیشه سون تزو در برخورد با کشورهای همانند ایران بهره گرفته‌اند. این امر به منزله وقفه در کنش راهبردی و به کارگیری رفتاری است که زمینه غافلگیری را فراهم می‌سازد.

اندیشه سون تزو در گسترش ادبیات راهبردی مبتنی بر جنگ نرم از جایگاه و نقش ویژه، منحصر به فرد و ابداع‌گرایانه‌ای برخوردار بوده است. تزو راهبرد را به مفهوم هنر بهره‌گیری



از قدرت برای حداکثرسازی امنیت کشورها و هم‌چنین هنر جنگ، صلح، مذاکره و کنش غیرتحریک‌آمیز در برخورد با سایر کشورها تعریف کرده است. وی باور دارد که می‌توان از طریق مفاهیم غیرتحریک‌آمیز، به اهداف امنیتی و راهبردی رسید.

هرگاه واژه‌های یادشده مورد استفاده استراتژیست‌ها قرار گیرد، به این معنی است که به جلوه‌هایی از «رفتار غیرمستقیم در کنش راهبردی» توجه شده است. این الگو با ادبیات به کار رفته توسط نظریه‌پردازان جنگ نرم در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد، هماهنگی و همگونی دارد. به عبارت دیگر، بین اندیشه‌های سون تزو و جوزف نای در ارتباط با مفاهیمی همانند جنگ نرم و اندیشه راهبردی همگونی و هماهنگی معنایی- مفهومی وجود دارد. (Weisman, 2003:5)

الف) بهره‌گیری از مؤلفه‌های اجتماعی در جنگ نرم

شواهد نشان می‌دهد که دموکرات‌ها تمایل بیشتری برای بهره‌گیری از مؤلفه‌های اجتماعی در جنگ نرم دارند. آنان همواره تلاش می‌کنند امنیت را بر اساس شاخص‌ها و نشانه‌های اجتماعی و گفتمانی و بهره‌گیری از قالب‌های معنایی- مفهومی مورد پیگیری قرار دهند. این الگو طی سال‌های ۲۰۰۹ به بعد اهمیت بیشتری در رفتار امنیتی آمریکا یافته است. باید یادآور شد که کنش‌گری اجتماعی می‌تواند مطلوبیت راهبردی در زمان طولانی را برای کشورها به وجود آورد. (Gates, 2008: 14)

بر اساس چنین رویکردی، سون تزو راهبرد را مبتنی بر بهره‌گیری از عوامل اقتصادی، سیاسی، روان‌شناختی و اخلاقی می‌داند. استفاده متوازن از مؤلفه‌های یادشده، زمینه بسیج منابع ملموس و غیرملموس یک کشور را برای دفاع از امنیت و توانمندی‌های آن فراهم می‌سازد. در چنین رویکردی، نیروهای اجتماعی و مؤلفه‌هایی مانند انسجام اجتماعی یک کشور نقشی تعیین‌کننده دارند. این مؤلفه‌ها می‌توانند عامل ایجاد تردید در کشور رقیب باشند. در فرایند جنگ نرم باید شرایطی ایجاد کرد که جامعه و نخبگان سیاسی یک کشور ادراک تمایز یافته‌ای از ساختار سیاسی خود داشته باشند. در این شرایط، آنان انگیزه و تمایلات درونی خود را برای نبرد و مقاومت از دست می‌دهند. «ولف» در این ارتباط می‌گوید: «اگر عده‌ای رهبران کشور را به عنوان دسته‌ای پر سر و صدا از افراد نادان، شیاد و حقه‌باز تلقی کنند یا از ادبیاتی بهره ببرند



که نشانه‌هایی از حقارت و بی‌علاقگی به کشور و ساختار سیاسی بروز کند، در آن شرایط هیچ‌گونه زمینه‌ای برای تولید قدرت ملی فراهم نمی‌شود. چنین نشانه‌هایی جلوه‌هایی از بی‌اعتمادی ساختاری، بی‌انگیزگی و هم‌چنین فقدان اعتماد به نفس را بین جامعه به وجود می‌آورد. امید سیاسی از بین می‌رود و آینده برای شهروندان با ابهام روبه‌رو می‌شود.» (Wolf, 2000: 25)

ب) بهره‌گیری از مؤلفه‌های روان‌شناختی در جنگ نرم

مؤلفه‌های روان‌شناختی اصلی‌ترین شاخص جنگ نرم در عصر نبرد نامتقارن به شمار می‌روند. آمریکایی‌ها تلاش دارند از این مؤلفه برای ارتقای موقعیت راهبردی خود در محیط‌های پیرامونی بهره‌مند شوند. تحقق این امر در شرایطی امکان‌پذیر است که واحدهای سیاسی فرادست بتوانند به مطلوبیت‌های راهبردی از طریق کنترل ذهن مجموعه‌های هدف نائل شوند. به عبارت دیگر، این امر می‌تواند فضای سیاسی را با شاخص‌های روان‌شناسی کنترل پیوند دهد. (Gates, 2009: 3)

به این ترتیب، جنگ نرم مربوط به شرایطی است که کشورها انگیزه و اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند اهداف راهبردی خود را پیگیری کنند. این امر به این مفهوم است که قدرت نرم در چنین کشوری تولید نشده و از همه مهم‌تر هیچ‌گونه نشانه و زمینه‌ای برای مقابله با کشور مهاجم به وجود نمی‌آید. سون تزو الهام‌بخش بسیاری از نظریه‌پردازانی بوده است که رابطه بین جنگ نرم و مشروعیت سیاسی را تبیین کرده‌اند. در چنین فضایی، قدرت نرم دارای کارکرد انسجام‌بخش بین جامعه و حکومت است و همبستگی هنجاری بین جامعه و حکومت را فراهم می‌سازد. در واقع، قدرت نرم زیرساخت قدرت ملی کشورها را شکل می‌دهد.

بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که به هر میزان انسجام سیاسی و اجتماعی کشوری افزایش یابد و به موازات آن، زمینه برای متزلزل‌سازی انسجام اجتماعی و مدیریتی کشورهای رقیب به وجود آید، در آن شرایط، جلوه‌هایی از قدرت نرم شکل می‌گیرد. اگر از قدرت نرم برای تأثیرگذاری بر توانمندی راهبردی دشمن استفاده شود، زمینه برای پیروزی کشورها در جنگ نرم به وجود می‌آید. این مسئله رابطه تنگاتنگ و پیوستگی بین قدرت نرم و جنگ نرم را در اندیشه راهبردی نشان

می‌دهد. (Palit, 1966: 33)



ج) رویکرد غیرمستقیم و انقلاب‌های رنگی در جنگ نرم

بسیاری از تحلیلگران جنگ نرم معتقدند که اندیشه‌های سون تزو بهترین راهنمای آنان در کنترل محیط اجتماعی بوده است. این امر به گونه‌ای انجام می‌گیرد که هیچ تأثیر مستقیمی بر فرآیندهای سیاسی کشورها به جا نگذارد. سون تزو توانست بین اندیشه راهبردی و الگوی رفتار غیرمستقیم رابطه برقرار کند. به همین دلیل، وی را نظریه‌پرداز «رویکرد غیرمستقیم»^۱ در ادبیات و رفتار راهبردی می‌دانند. تزو مخالف ضربه اول در کنش راهبردی بود.

به عبارت دیگر، سون تزو اجتناب از اصطکاک، فریب از ابتکارات دشمن، مانور و هم‌چنین عملیات روانی را محور اصلی اندیشه و رفتار خود قرار داده بود. به همین دلیل، راهبرد را برنامه‌ریزی برای نبرد دائم، غیرمحسوس و بدون اصطکاک می‌دانست. عملیات روانی می‌تواند زمینه فریب ادراکی، تاکتیکی و عملیاتی را در رفتار راهبردی کشورها به وجود آورد. هر یک از این الگوها در انقلاب‌های رنگی مورد توجه قرار گرفته است. به طور کلی هرگونه کنترل محیط بیرونی براساس فریب راهبردی انجام می‌گیرد. (Lee, 2009: 22)

این امر موجب تقویت قابلیت‌های کشوری می‌شود که از طریق به تعویق انداختن جنگ، مؤثرترین تاکتیک را برای وارد آوردن ضربه سرنوشت‌ساز امکان‌پذیر می‌داند. بنابراین، جنگ نرم به منزله تعویق نبرد برای کنترل اراده و راهبرد واحدهای رقیب محسوب می‌شود. اندیشه سون تزو در ارتباط با رفتار نظامی، بر اساس مفاهیم و شاخص‌های اجتماعی شکل گرفته است و رابطه ارگانیک بین جامعه و حکومت را به عنوان زیرساخت نبرد و پیروزی در رقابت‌های دائم و پایان‌ناپذیر کشورها می‌داند. (Phillips, 1988: 55)

اگر راهبرد کنش غیرمستقیم به کار گرفته شود، کشورهایی که درگیر معادله جنگ نرم هستند، هیچ‌گاه از بسیج نیروی اجتماعی غفلت نمی‌کنند. سون تزو بر این اعتقاد است که اصلی‌ترین ضرورت جنگ نرم آن است که از یک سو، نیروهای اجتماعی خود را بسیج کنیم و از سوی دیگر، زمینه ایجاد غفلت، اختلاف نظر، جدال سیاسی و از بین بردن اراده در حوزه اجتماعی و نخبگی کشورهای رقیب را به وجود آوریم. در چنین فرآیندی هیچ‌گاه قدرت راهبردی، ماهیت ابزاری صرف پیدا نمی‌کند.

ابزارهای نظامی در شرایطی به کار گرفته می‌شوند که امکان نبرد ساده‌تر، قاطع‌تر

و زیرکانه با سرعت عمل بالا سازماندهی شود. به این ترتیب، نبرد ماهیت تأخیری پیدا می‌کند. در این شرایط، استراتژیست‌ها تلاش می‌کنند راه‌حل‌های مناسب‌تری برای غلبه بر اراده و ابتکار عمل دشمن پیدا کنند. این امر به مفهوم درک دقیق‌تر از محیط رفتار راهبردی محسوب می‌شود.

د) «پیروزی بدون جنگ» در اندیشه جنگ نرم

سون تزو در پاسخ به منتقدین خود این سؤال را مطرح کرد که آیا مقوله‌ای بدتر از جنگ وجود دارد؟ اگر چنین مقوله‌ای امکان‌پذیر است، باید آن را در نبرد علیه دشمن به کار گرفت. وی در این ارتباط، «پیروزی بدون جنگ» را مطرح کرد. سون تزو معتقد است که هدف جنگ، پیروزی است. اگر امکان نیل به پیروزی به روش دیگری وجود داشته باشد و هزینه‌های جنگ کنترل شود، مطلوب‌ترین ضرورت آن است که نبرد به میزانی به تأخیر بیفتد که امکان حمله به اراده رزمی دشمن، سودمندی بیشتری از حمله نظامی داشته باشد. بنابراین از طریق جنگ نرم می‌توان روحیه، اراده، تاکتیک و راهبرد دشمن را کنترل کرد. از سوی دیگر در چنین شرایطی، امکان غلبه بر محدودیت‌های داخلی و هم‌چنین مطلوبیت‌های تولیدکننده قدرت ملی سایر کشورها فراهم می‌شود. (Baldwin, 1979:166)

جنگ نرم از دیدگاه سون تزو، زمانی امکان‌پذیر است که کشورها بتوانند نخست، شناسایی دقیق و همه‌جانبه‌ای از توانمندی و هم‌چنین نقاط ضعف دشمن به دست آورند. دوم، به توانمندی، قابلیت و قدرت بسیج خود نیز وقوف بیشتری حاصل کنند. وی می‌گوید اگر توانایی‌های مادی، ابزاری، روحیه و متحدین دشمن را بشناسیم، امکان پیروزی بدون جنگ وجود دارد. تحقق این هدف به عنوان اصلی‌ترین ضرورت رفتار راهبردی کشورها محسوب می‌شود. سون تزو تحقق پیروزی بدون جنگ را مزیت راهبردی کشورها تلقی می‌کند و شرایط شکل‌گیری آن را در قالب مفاهیم و فرایندهایی همانند وقوف به توانایی و قابلیت خود، خویشتن‌داری و فرسایش اراده دشمن، مقهورسازی اراده نیروی نظامی کشور هدف، ماهیت تلفیقی رفتار راهبردی و انعطاف‌پذیری راهبردی می‌داند. هر یک از این مؤلفه‌ها در فرایند جنگ نرم کارکرد متنوع و فراگیری خواهند داشت. پیروزی بدون جنگ زمانی تحقق می‌یابد که نشانه‌های یادشده در رفتار راهبردی کشورها به گونه‌ای مؤثر تحقق یابد.



– آگاهی از توانایی و قابلیت خود و دشمن

پیروزی در شرایطی امکان‌پذیر خواهد بود که به توانایی و قابلیت خود نیز واقف شویم. بنابراین، اولین اصل جنگ نرم در اندیشه سون تزو آن است که از توانایی خود، متحدین، دشمن و متحدین دشمن آگاهی یابیم. به این ترتیب، اصل اول راهبرد در فرآیند جنگ نرم را می‌توان «شناخت» دانست. شناخت، ماهیت پیچیده و متنوعی دارد. شناخت از محیط داخلی و محیط بین‌الملل زمینه تولید آگاهی راهبردی را به عنوان قدرت نرم فراهم می‌سازد. (Griffith, 1983: 188)

– خویشتن‌داری و فرسایش اراده دشمن

اصل دوم جنگ نرم در اندیشه سون تزو مبتنی بر خویشتن‌داری است. وی معتقد است مانورهای پی در پی که تأثیری بر اراده نیروهای نظامی و اجتماعی به جا نگذارد، موجب فرسایش توان عملیاتی می‌شود. بنابراین لازم است تحرک و مانورهای دشمن را تحمل کرد. پس از آن، زمینه برای شکل‌گیری اقدامات خنثی‌کننده در چارچوب واکنش‌های سازمان‌یافته فراهم می‌آید. به این ترتیب، خویشتن‌داری باید به فرسایش اراده و قابلیت دشمن بینجامد. هر گاه کشوری به مانور نظامی مبادرت ورزد، از یک سو، قابلیت‌های ابزاری خود را منعکس می‌کند و از سوی دیگر، زمینه را برای ارزیابی قابلیت راهبردی خود توسط سایر کشورها فراهم می‌سازد. (Cohen, 2001:13)

درباره شاخص‌های خویشتن‌داری، مؤلفه‌های رفتاری مختلفی مورد توجه قرار گرفته است. سون تزو بر این اعتقاد است که خویشتن‌داری زمانی حاصل می‌شود که شناخت همه‌جانبه‌ای از توانمندی و کنشگری دشمن به دست آید؛ اما در برابر تحریکات و کنش‌های هیجانی از به کارگیری اقدامات واکنشی باید خودداری کرد. این امر را می‌توان زمینه‌ساز «مقاومت نهفته» دانست. کشورهایی که روحیه هیجانی و ادبیات پرخاشگرایانه دارند یا درصددند انگیزه‌های درونی خود را منعکس سازند، عموماً در دام جنگ نرم قرار می‌گیرند. آنان به جای سازماندهی قابلیت‌های نهفته و مقابله با گزینه‌های مختلف کنش دشمن، مبادرت به اتخاذ مواضع و بهره‌گیری از ادبیاتی می‌کنند که انگیزه مقاومت را در دشمن افزایش دهد. (Wright, 2008: 10)

سون تزو فرسایش اراده دشمن را زمانی امکان‌پذیر می‌داند که امکان ایجاد واکنش فراهم



آید و از این طریق، زمینه بهره‌گیری از قابلیت‌های نهفته به فراموشی سپرده شود. وی در این ارتباط، توصیه می‌کند: «اگر تمام ملاحظات مد نظر مطلوب نباشد، باید از جنگ خودداری کرد.» در تفکر سون تزو، نکته مهم این است که معنای پیروزی نهایی، القای تسلیم به دشمن است بدون آنکه حتی ضربه‌ای به دشمن وارد آید. او عقیده دارد که از میان بردن شجاعت دشمن، مهم‌تر از کشتن سربازان اوست. (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۵۵)

– مقهورسازی اراده نیروی نظامی کشور هدف

سومین اصل جنگ نرم در اندیشه راهبردی سون تزو آن است که برای غلبه بر دشمن لازم است اراده نیروی نظامی، مقهور توانایی، اراده و مشروعیت طرف مقابل شود. از طریق حمله نظامی، سرکوب و خشونت نمی‌توان به پیروزی نهایی دست یافت. سون تزو پیروزی بدون جنگ را انعکاس کنترل اراده عملیاتی دشمن می‌داند. حتی در این ارتباط تأکید می‌کند که نباید از ابزارهایی بهره گرفت که مشروعیت کشور تحت تأثیر قدرت ابزاری آن قرار گیرد. بنابراین در اصل سوم جنگ نرم در اندیشه سون تزو، اولویت مشروعیت بر قابلیت‌های ابزاری مورد تأکید قرار می‌گیرد. وی می‌گوید: «مقابله با دشمن روش‌های متعددی دارد. نباید از الگو و روش‌هایی بهره گرفت که قبلاً به کار گرفته شدند. همواره باید به فکر نوآوری بود. نوآوری‌ها ماهیت تاکتیکی دارند. به هر میزان تاکتیک‌های جدیدتری مورد استفاده قرار گیرند، مشروعیت و توانمندی کشورها بیشتر خواهد شد. این امر به منزله آن است که ارتش دشمن مقهور توانمندی تاکتیکی شود. دشمن مقهور شده بهتر از دشمنی است که درگیر جنگ شده، شکست خورده، نابود شده و شهرها تخریب شوند. بنابراین، بهترین سیاست (در جنگ نرم) آن است که حوزه نفوذ دشمن، سالم و دست‌نخورده تصرف شود که این کار بهتر از ویرانی آن است. پیروزی بدون جنگ بر دشمن اوج مهارت است؛ زیرا به منزله آن است که کشور رقیب از کارآمدی تاکتیکی و مشروعیت بیشتری برخوردار است.» (Phillips, 1988: 49)

– ماهیت تلفیقی رفتار راهبردی

چهارمین ویژگی جنگ نرم آن است که رفتار راهبردی، ماهیت تلفیقی داشته باشد و از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و عملیات روانی استفاده شود. به عبارت دیگر،



عملیات روانی باید به اندازه‌ای مؤثر باشد که بدون نیاز به هرگونه اقدام فیزیکی، زمینه فرسایش، گسست و مقهور شدن نیروهای دشمن فراهم آید. به طور کلی، بهره‌گیری از ابزارهای تلفیقی، زمینه متنوع‌سازی توان عملیاتی نیروهایی را فراهم می‌آورد که درصدد ایجاد ارباب، سردرگم کردن و غافلگیری دشمن هستند. این مسئله نشان می‌دهد که تنوع ابزاری، امکان بهره‌گیری تاکتیک‌های متنوعی را فراهم می‌سازد.

– انعطاف‌پذیری راهبردی

پنجمین شاخص جنگ نرم در رویکرد سون تزو را باید انعطاف‌پذیری دانست. انعطاف‌پذیری، زمینه گمراه‌سازی و غافلگیری دشمن را فراهم می‌آورد. کشوری که بتواند از انعطاف‌پذیری، تاکتیک‌های انعطاف‌پذیر و هم‌چنین فرآیندهایی بهره‌مند شود که دشمن را دچار سردرگمی کند، به موفقیت می‌رسد؛ زیرا در چنین شرایطی، ابتکار عمل برای زدن ضربه نهایی از طریق سرعت عمل در کنش راهبردی به دست می‌آید که موجب به هم خوردن انسجام فیزیکی، عاطفی و روانی دشمن می‌شود. با توجه به مؤلفه‌های یادشده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که مهم‌ترین نشانه قدرت در جنگ نرم بهره‌گیری از آموزه‌های کلامی، مفاهیم گفتمانی و فرآیندی برای تأثیرگذاری بر ذهنیت و ادراک عملیاتی دشمن است تا اراده آنان را برای مقابله یا انجام اقدامات تهاجمی جدید کنترل کند. این امر صرفاً از طریق تحرک، روحیه، انعطاف‌پذیری، صرفه‌جویی و غافلگیری حاصل می‌شود.

۳. رهیافت فراسیستم در جنگ نرم

در عصر مدرنیسم، جلوه‌هایی از رفتار راهبردی سیستمیک مورد توجه قرار گرفته است. در این ارتباط، نظریه‌پردازانی مانند ژومینی تلاش کردند رفتار کشورها را در مواجهه با سایر واحدهای سیاسی در قالب ساختار راهبردی مشخص تبیین کنند. در چنین شرایطی، کلازویتس تلاش کرد رهیافت فراسیستم را با الهام از الهیات و فلسفه کانت مورد بررسی قرار دهد. براساس چنین رویکردی، هرگونه منازعه از جمله جنگ نرم، دارای ریشه‌های فلسفی و تاریخی است. وی تأکید می‌کند پیچیدگی منازعه به ویژه در نبردهای غیرکلاسیک چنان زیاد است که نمی‌توان آن را در سطح یک



سیستم مشخص از قوانین و نمودارها تنزل داد به این علت که هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند کاملاً عقلانی، صحیح و کامل باشد. به این ترتیب، رهیافت فراسیستم در جنگ نرم مورد توجه چنین استراتژیست‌هایی قرار گرفت. (Brinton, 1991: 85)

اندیشه کلزویتس بین نظامیان ایرانی از اهمیت و فراگیری قابل توجهی برخوردار است که علت آن اعتبار کتاب وی با نام درباره جنگ^۱ است. کلزویتس در این کتاب تلاش کرد سطوح تاکتیکی و راهبردی نبرد را مورد توجه قرار دهد و از این طریق مؤلفه‌هایی مانند روحیه، غافلگیری، تحرک و اراده را در نبرد شناسایی کند. به عبارت دیگر، کلزویتس تلاش کرد جلوه‌هایی از اندیشه نبرد را در قالب مفاهیم راهبردی به عنوان زیرساخت انجام اقدامات تاکتیکی تبیین کند. محور اصلی نظریه کلزویتس در رفتار و اندیشه راهبردی را می‌توان «اصطکاک» دانست. (Hirst, 2001: 135)

تا زمانی که یک واحد با شور و شوق، با روحیه و جوشش قلب می‌جنگد، چندان نیازی به اراده قوی احساس نمی‌شود؛ اما وقتی شرایط رو به سختی می‌گذارد، چنان که وقتی برد و باخت کلان است، باید انتظار داشت کارها دیگر مثل ماشینی روغن کاری شده به پیش نرود. خود ماشین شروع به مقاومت و درجا زدن می‌کند. در این صورت، فرمانده به قدرت اراده فوق‌العاده‌ای نیاز دارد که بر این بی‌حرکی فائق آید. به مرور که توان افراد به آخر می‌رسد، دیگر واکنشی به اراده فرمانده نشان نمی‌دهند. در این صورت اراده فرمانده، خود به تنهایی باید جانسین رخوت همگانی شود. (هاوارد، ۱۳۷۷: ۵۹)

بسیاری بر این اعتقادند که مفهوم اصطکاک با نشانه‌های جنگ نرم پیوند چندانی ندارد؛ اما واقعیت‌های رفتار راهبردی بیانگر آن است که زمان بهره‌گیری از ابزار نظامی و چگونگی کاربرد آن در جنگ نرم از اهمیتی ویژه برخوردار است. پیوند ابزار نظامی با رسانه‌ها برای اقناع افکار عمومی، بیانگر چنین ضرورتی خواهد بود. طبعاً مفهوم اصطکاک در اندیشه کلزویتس به عنوان «نقطه ثقل قدرت راهبردی» کشورها قرار دارد. آن‌گونه که کلزویتس می‌گوید: «میدان جنگ محل آزمایش نیروهای روحی و مادی به وسیله نیروی اخیر است. می‌توان گفت قدرت مادی کمی بیشتر از قبضه چوبی به نظر می‌رسد، حال آنکه عوامل روحی فلزی گرانبها، اسلحه‌ای حقیقی و تیغ‌های آبدیده است.» (Clausewitz, 1993: 245)

پیروزی در اندیشه کلزویتس نیازمند پیوند تاکتیک و تکنیک است. اگرچه هر یک از دو مؤلفه یادشده ماهیت غیرنرم‌افزاری دارند، زمانی که با یکدیگر پیوند یابند، به بخشی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده جنگ نرم تبدیل می‌شوند. حتی اگر چنین نباشد، و رای آن محدودیتی است که مهارت تاکتیکی و روحیه بالا قادر به جبران کمبود عددی نیست. البته مورد استثنایی برای چنین شرایطی، دفاع از گذرگاه‌های کوهستانی است. دیر یا زود عدد و رقم حرف آخر را می‌زند. بنابراین، سپاه عظیم‌تری که فرمانده به صحنه جنگ می‌آورد، امکانات بهتری در اختیار واحدهای زبردست می‌گذارند و قادرند در درگیری‌های انفرادی خود به پیروزی دست یابند. (هاوارد، ۱۳۷۷: ۸-۷۷)

وی پیروزی را توانایی کنترل نقطه ثقل دشمن می‌داند. پیروزی همان‌گونه که دارای ابزار و نشانه‌های سخت‌افزاری است، از قابلیت‌های نرم‌افزاری نیز بهره می‌گیرد. شاخص‌ها و نشانه‌های مفهومی- کارکردی کلزویتس در اندیشه جنگ نرم را می‌توان به شرح ذیل برشمرد.

الف) جامعیت اندیشه و رفتار راهبردی

کلزویتس دو نوع نقطه ثقل را از یکدیگر تفکیک می‌کند. نقطه ثقل آغازین، در حوزه جنگ نرم قرار دارد؛ در حالی که نقطه ثقل ثانویه مربوط به حوزه‌های عملیاتی است. به طور کلی، کلزویتس نبردهای مدرن را پیچیده و در هم تنیده می‌داند. بنابراین طبیعی است که کنترل آنها صرفاً از طریق ابزارهای نظامی امکان‌پذیر نیست. وی معادله پیچیدگی جنگ و نبردهای مدرن را ارائه داد. (Zweiri, 2009: 63) با توجه به مؤلفه‌های یادشده، کلزویتس بر این اعتقاد است که بهترین راهبرد آن است که از جامعیت، قدرت تأثیرگذار و قابلیت لازم برای نقش‌آفرینی در دوران سرنوشت‌ساز برخوردار باشد. این امر به این مفهوم است که جنگ مانند انقلاب و کودتا موضوعی نادر و کمیاب است. بنابراین، استراتژیست‌ها باید بتوانند نقطه سرنوشت‌ساز را شناسایی کنند و از این طریق، رفتار تاکتیکی را به اجرا درآورند.

ب) بصیرت سیاسی و ظرفیت فرماندهی

شاخص‌های عمومی اندیشه جنگ نرم در تفکر سیاسی کلزویتس براساس «ظرفیت فرماندهی» شکل گرفته است. به عبارت دیگر، فرماندهی باید بتواند در برابر احتمالات



متعدد و متنوع خود را هماهنگ سازد. صحنه نبرد مانند حوزه‌های سیاست ماهیت متنوع و چند بعدی دارد. بنابراین هر استراتژیست باید از ظرفیت لازم برای کنش‌گری در محیط‌های عملیاتی متنوع و غیرقابل پیش‌بینی برخوردار باشد.

دومین نشانه جنگ نرم در تفکر راهبردی کلازویتس را می‌توان بهره‌گیری از هوش، زیرکی، قوه تعقل و شجاعت دانست. هر یک از مؤلفه‌های یادشده، بخشی از «قابلیت فرماندهی» را تشکیل می‌دهد. بنابراین، فرماندهان نظامی و استراتژیست‌ها باید به موازات ارتقای «ظرفیت فرماندهی» مقوله دیگری همانند قابلیت فرماندهی را که بر مؤلفه‌ها و نشانه‌های فردی تأکید دارد، مورد توجه قرار دهند. کلازویتس آن را فراتر از مؤلفه‌های ادراکی و کلاسیک می‌داند. وی در مقاله‌ای کوتاه و جاندار می‌نویسد: «چگونه است که در جنگ نور، عقل به گونه‌ای کاملاً متفاوت با موازین تفکر علمی و دانشگاهی منکسر می‌شود.» وی در توضیح این موضوع بر هوش، زیرکی، قوه تعقل و شجاعت فرماندهان تأکید می‌کند که نماد قدرت نرم محسوب می‌شوند.

ج) آینده‌نگری و محاسبه فرایندی در رفتار راهبردی

رفتار راهبردی ماهیتی فرایندی دارد که نشان می‌دهد راهبرد رابطه‌ارگانیکِ دوران‌های مختلف در شرایط تعارض، همکاری و شکل‌گیری معادله تعارض-همکاری محسوب می‌شود. بنابراین، سومین شاخص مد نظر کلازویتس در جنگ نرم، آینده‌نگری است. کلازویتس در تبیین اندیشه راهبردی، آن را بر اساس مؤلفه‌های فرایندی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در این مفهوم، راهبرد، پیوند گذشته، حال و آینده است. در این روند، بهره‌گیری از مؤلفه‌های جنگ نرم به مفهوم پیوند نشانه‌ها و شاخص‌های یادشده است. کلازویتس باور دارد که در فرآیند منازعه، هیچ‌گونه امر قطعی وجود ندارد. بنابراین فرماندهان و برنامه‌ریزان نیاز دارند که احتمالات مختلف را مورد سنجش قرار دهند تا از آمادگی لازم و انعطاف‌پذیری در برابر حوادث غیرقابل پیش‌بینی برخوردار شوند.

د) کنترل و تأثیرگذاری بر نقطه ثقل روانی دشمن

چهارمین نشانه جنگ نرم را می‌توان شناسایی «مرکز ثقل روانی» دشمن دانست. کشورها همان‌گونه که مراکز ثقل متنوعی در حوزه نظامی و تأسیسات دارند، دارای نقاط ثقل روانی نیز هستند. نقاط ثقل عادی شامل ارتش دشمن، پایتخت دشمن



و همچنین قابلیت متحدین آن است؛ در حالی که نقطه ثقل روانی به مشروعیت و اعتبار کشورها برمی‌گردد.

بنابراین، از دید کلازویتس، مهم‌ترین موضوع اقتدار واحدهای سیاسی در فرآیند جنگ نرم، در قالب مشروعیت‌سازی است. این امر نیازمند ضرورت‌هایی از جمله ابتکار عمل فرماندهان نظامی، عدم بهره‌گیری از اقدامات تکراری، پیوند شاخص‌های غیرتحریک‌آمیز و بهره‌گیری از هنجارها و مؤلفه‌هایی است که افکار عمومی نیروهای نظامی و شهروندان آن را اخلاقی می‌دانند. این شاخص‌ها عبارت‌اند از:

– ابتکار عمل فرماندهان نظامی در جنگ نرم

کلازویتس، فرماندهی را محور اصلی و مرکز ثقل جنگ نرم می‌داند. وی بین فرماندهی و کنش راهبردی رابطه برقرار می‌کند. بر این اساس اقدام نظامی به طور کلی مستلزم داشتن تجربه بسیار زیاد و مهارت همراه با نیرویی کاملاً مجهز است. این عوامل قبل از دستیابی به هدف اصلی خود در جنگ، پس از چند پیروزی بزرگ در هم می‌آمیزند، مانند پیوستن جویبارها به یکدیگر و تشکیل رودخانه پیش از آنکه روانه دریا شوند. کسی که می‌خواهد آنها را تحت فرمان بگیرد، باید فقط به فعالیت‌هایی نزدیک شود که خود را به اقیانوس‌های پهناور جنگ سرازیر می‌کنند. (هاوارد، ۱۳۷۷: ۵۲)

– عدم بهره‌گیری از اقدامات تکراری

هرگاه کشورها در رفتار راهبردی خود از ابزار و راهبرد تکراری بهره‌گیرند، مطلوبیت نهایی خود را از دست می‌دهند. بیان چنین رویکردی به این معناست که می‌توان از طریق الگوهای کنترل نیرو و سازماندهی به پیروزی‌های مؤثرتری دست یافت. فرماندهی از این جهت در زمره مراکز ثقل درونی تلقی می‌شود که امکان اعمال توصیه‌ها به حوزه‌های اجرایی را امکان‌پذیر می‌سازد.

تنها همین قضیه، آشکار می‌سازد که چرا در جنگ افراد دون‌پایه که پیشینه فعالیت کاملاً متفاوتی داشته‌اند، غالباً به مدارج بالا عروج می‌کنند و گاه به فرماندهی ممتاز بدل می‌شوند. در واقع، فرماندهان ممتاز هرگز از میان افسران فاضل و فرهیخته ظهور نمی‌کنند، بلکه عمدتاً افرادی هستند که وضعیت زندگی‌شان امکان



تحصیلات عالی را برایشان فراهم نیاورده است. این امر بدین علت است که چنین افرادی می‌توانند راهبردهایی نوین ارائه دهند و از این طریق زمینه متنوع‌سازی الگوهای تاکتیکی را فراهم آورند. (Clausewitz, 1976: 115)

کلارویتس افسرانی را تحقیر می‌کند که از سر بی‌مهری آنان را دانش‌آموخته، «ملانقطی»^۱ و «فضل فروش»^۲ می‌خواند. آنها را کارگزارانی توصیف می‌کند که دودستی به مقام معاونت و زیردستی خود چسبیده‌اند. به هر حال، مشکل بر سر آن بود که معلومات کاملاً بی‌ربط آنها از فن اصیل فرماندهی، به سفسطه خلف می‌انجامید که وجه تمایز دومین طبقه نویسندگان بود. این گونه فرماندهان نظامی نمی‌توانند در شرایط بحرانی، نقش مؤثری ایفا کنند.

به عبارت دیگر، فرماندهان و نیروهای نظامی که بیش از حد به بوروکراسی وابسته باشند، قابلیت عملیاتی خود را در شرایط بحرانی از دست می‌دهند. این افراد از نبوغ و قابلیت‌های درونی خود برای ارتقای توان عملیاتی یگان‌های نظامی بهره می‌گیرند. تجربه نشان می‌دهد چنین نیروهایی از انگیزه ارتقای سازمانی برخوردارند و از سوی دیگر، قابلیت‌هایی همانند سازمان‌پذیری در حوزه رفتار سیاسی و عملیاتی دارند. (هاوارد، ۱۳۷۷: ۵۳)

۴. رهیافت حماسی در جنگ نرم

رهیافت حماسی معطوف به چگونگی کنش فرماندهی در کنترل محیط راهبردی و متأثر از شخصیت، اراده و ادبیات سیاسی فرماندهان است. رهیافت حماسی بر برتری روانی و ابزاری تأکید دارد. چنین رهیافتی در اندیشه منازعات مدرن تبیین شده است. ژومینی معتقد است که صرفاً تاکتیک‌های کنش حماسی به پیروزی می‌انجامد. در چنین رهیافتی، هر یک از بازیگران از آزادی عمل در کنش راهبردی برخوردارند. بدون آزادی عمل، زمینه برای شکل‌گیری کنش حماسی فراهم نمی‌شود.

ژومینی نیز از استراتژیست‌های کلاسیک محسوب می‌شود. وی توانست در اندیشه نظامی و عملیاتی خود بین مؤلفه‌های قدرت نرم و ابزارهای سخت، رابطه‌ای راهبردی برقرار کند. وی شعور عملیاتی را محور اصلی کنش راهبردی

می‌داند. در اندیشه جنگ نرم ژومینی موضوعاتی از جمله احساسات تند و آزادی عمل برای بی‌ثبات‌سازی ساختار تصمیم‌گیری دشمن مورد توجه قرار می‌گیرد. در رهیافت حماسی، محور اصلی پیروزی در ادامه فشار و تصاعد به کارگیری قدرت قرار دارد.

برخی مفاهیم و ادبیات ژومینی در نظریات کلازویتس نیز وجود داشته است. از جمله این موارد می‌توان به نقش نیروی نظامی، توان فرماندهی و به کارگیری اقدامات تاکتیکی در رفتار راهبردی اشاره کرد. ژومینی جنگ نرم را اقدام تاکتیکی متنوع و پیچیده برای نیل به پیروزی می‌داند. مفاهیم جنگ نرم در اندیشه ژومینی را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

الف) شعور شناختی فرماندهی در شناسایی نقاط حساس ژئوپولیتیکی

آنتونی دو ژومینی، معاصر و رقیب کلازویتس، همان تحلیلگر مسائل نظامی است که به علت فهم و شعور و روان‌نویسی تا اواخر قرن نوزدهم به یکی از نویسندگان معروف مسائل نظامی در خارج از آلمان بدل شد. ژومینی معتقد بود که شیوه مشترکی در کسب پیروزی‌های ناپلئون و فردریک کبیر وجود داشت که مبتنی بر شعور شناختی فرماندهی بوده است. شعور شناختی فرماندهی در زمره مؤلفه‌های رفتار کنترلی در صحنه نبرد قرار دارد.

از دید ژومینی، اگر چنین شرایطی شکل گیرد، تحرک راهبردی کشورها افزایش می‌یابد. شاخص‌های شعور شناختی فرماندهی در شناسایی نقاط حساس ژئوپولیتیکی را می‌توان چنین خلاصه کرد: «اعزام پی در پی انبوه نیروهای یک طرف به مناطق حساس صحنه جنگ و در صورت امکان ضد خطوط ارتباطی دشمن، ضمن حراست از خطوط مواصلاتی خودی.» این هدف به بهترین شکل می‌توانست با آنچه او برتری «خطوط داخلی» می‌نامید، حاصل شود.

ب) آموزه اتصال تاکتیکی در فرماندهی راهبردی

«برتری خطوط داخلی» در نگرش ژومینی مشابه رویکرد و تفکر راهبردی کلازویتس در ارتباط با «نقطه ثقل داخلی» است. به این ترتیب، نظریه پردازانی که از آموزه اصطکاک و درگیرسازی در حوزه نقطه ثقل دشمن بهره می‌گیرند، بر این



اعتقادند که زیرساخت عملیات در ساختار فرماندهی قرار دارد. بنابراین، بهترین راهبرد آن است که نخست در مجموع و سپس در محل سرنوشت‌ساز بسیار قوی باشد. (Campbell, 1992:398)

این امر به این مفهوم است که کشورها باید بتوانند بین نقطه ثقل داخلی و بین‌المللی خود رابطه برقرار کنند. فرماندهی در کنش راهبردی دارای چنین نقشی است. به عبارت دیگر، فرماندهی می‌تواند توان ساختاری و عملیاتی را با برنامه‌های نظامی برای غلبه بر دشمن از طریق اصطکاک فراهم آورد. چنین فرایندی از طریق آموزه اتصال تاکتیکی در فرماندهی راهبردی حاصل می‌شود.

از آنجا که آمیزه‌ای از مهارت‌های راهبردی می‌تواند درگیری‌های تاکتیکی را غیرضروری سازد، متخصص راهبردی ممکن است با توسل به ابزارهایی جزء جنگ سخت به اهداف خود برسد. بنابراین، فرماندهی دارای نقش هماهنگ‌کننده، سازمان‌دهنده، بسیج‌گر و هدفمندساز نیروهای عملیاتی در صحنه نبرد است. نقش فرماندهی در فرآیند کنش راهبردی را باید براساس قابلیت‌های ابتکاری وی مورد سنجش قرار داد. (Chalk, 2000: 136)

ج) نقش نیروی اخلاقی در جنگ نرم

ژومینی شاخص‌های خاصی برای نیروی اخلاقی ارائه می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که تولید قدرت و به کارگیری آن در فرآیندی که زمینه پذیرش کاربرد قدرت توسط جامعه و نیروهای نظامی فراهم شود، خود یکی از مؤلفه‌های قدرت اخلاقی است. این مسئله با پذیرش موضوع توسط نیروهای درگیر و گروه‌های ناظر ارتباط دارد. فرماندهی باید چنین فرآیند و شرایطی را در صحنه نبرد به وجود آورد.

اگرچه فرماندهی نقش سازماندهی نیروهای عملیاتی را دارد، این امر در فرآیند رفتار راهبردی به تنهایی مؤثر نیست. به عبارت دیگر، باید به فرآیندی توجه کرد که به موجب آن امکان شکل‌گیری نیروی اخلاقی در سازمان نظامی فراهم شود. ژومینی محور اصلی اخلاقی بودن تاکتیک‌های فرماندهی را پیروزی در نبرد و پذیرش آن در محیط اجتماعی می‌داند.

از نظر ژومینی، یکی از دلایل مهم بودن نیروهای اخلاقی همین بود: «با داشتن عدم قاطعیت در یک کفه ترازو، باید شجاعت و اطمینان به خود را در کفه دیگر



گذاشت تا تعادل به دست آید.» اما دلیل اساسی دیگری هم وجود داشت که همه نظریه‌پردازان از آن غفلت کرده بودند و آن جنگ خطرناک بود، آن قدر خطرناک که هر کسی که در آن شرکت نکرده بود، نمی‌توانست تصور کند به چه چیزی شباهت دارد.

د) نقش مؤلفه‌های ایدئولوژیک در اندیشه ژومینی

ژومینی ایدئولوژی را در برخی مواقع متفاوت از اخلاق راهبردی می‌داند. ایدئولوژی بر بایدها تأکید دارد، در حالی که اخلاق راهبردی به فرآیندها توجه می‌کند. در چنین شرایطی می‌توان اخلاق و ایدئولوژی را شاخص‌های هم‌تکمیل اما متفاوت از هم دانست.

به این ترتیب، در وضعیتی که فرماندهان نظامی نیازمند خطرپذیری در محیط عملیاتی هستند، شرایطی به وجود می‌آید که نیروی اخلاقی باید نشانه‌هایی از شجاعت و اطمینان خاطر را برای نیروهای نظامی و یگان‌های عملیاتی به وجود آورد. گفتنی است ژومینی نیز همانند کلازویتس در اندیشه راهبردی خود به نشانه‌های رفتار ایدئولوژیک توجهی نداشت، اما همواره درصدد بود نیروی اخلاقی را عامل اطمینان‌بخش در ساختار دفاعی قرار دهد.

به طور کلی، نیروی اخلاقی می‌تواند توان یگان‌های نظامی را در تحرک راهبردی ارتقا دهد. هرگاه جنگی در حوزه منطقه‌ای شکل می‌گیرد یا بحرانی در سطح داخلی به وجود می‌آید، منعکس‌کننده آسیب‌پذیری درونی کشورهاست. نیروی اخلاقی در نگرش ژومینی به این علت اهمیت دارد که می‌تواند اطمینان خاطر، امید به آینده و شجاعت را در یگان‌های عملیاتی و هم‌چنین سازمان‌های نظامی تولید کند. (Neill, 1985: 13)

ژومینی بر این اعتقاد است که نیروی اخلاقی به همراه مؤلفه‌های ایدئولوژیک در ساختار نظامی در تمامی دوران‌ها وجود ندارد، بلکه در برخی مقاطع زمانی از کارآمدی و تأثیرگذاری بیشتری برخوردار می‌شود. به طور کلی نیروی اخلاقی را باید با اهداف و انگیزه‌های راهبردی کشورها پیوند داد. وی نیز مانند کلازویتس اعتقاد دارد که بیسمارک توانست نیروی اخلاقی را در ساختار دفاعی پروس بارور سازد. پیروزی پروس انعکاس پیوند اخلاق آلمانی و ایدئولوژی پروتستانی



محسوب می‌شود.

موضوعی حیاتی که در چنین وضعی در محاسبات لجستیکی افسران ستاد به حساب نمی‌آمد، عامل «روحیه» بود. در تحلیل نهایی نه قدرت مادی، بلکه روحیه بود که پیکار نظامی را پیش می‌برد. ایدئولوژی فراتر از اخلاق می‌تواند قدرت و نیروی مادی کشورها را تحت تأثیر قرار دهد. ژومینی آن را محور اصلی انگیزش نیروی عملیاتی می‌داند. «سینگر» در بازشناسی اندیشه‌های ژومینی، رابطه ارگانیک بین جنگ و ایدئولوژی را در اندیشه راهبردی تبیین می‌کند. وی بر این اعتقاد است که در اندیشه ژومینی اولویت ایدئولوژی بر اخلاق قرار دارد. بنابراین زمانی که شرایط برای نبرد فراهم می‌شود، نیروی اخلاقی عینیت بیشتری می‌یابد زیرا «هر جنگی ضعف انسان را مسلم فرض می‌کند و در پی بهره‌برداری از آن است. برای مقابله با چنین شرایطی، لازم است نیروی اخلاقی کشورها ظهور یابد. این امر بدون تحقق فضای عملیاتی حاصل نمی‌شود. هرگونه شرایطی که به بارورسازی نیروی اخلاقی می‌انجامد، انعکاس اراده کشورها برای به حداکثر رساندن توان و اراده عملیاتی آنها محسوب می‌شود.» (Singer, 1969:19)

ایدئولوژی بر اساس رویکرد ژومینی در زمره نیروی اخلاقی قرار می‌گیرد که مد نظر کلازویتس نیز بوده است. این مؤلفه‌ها را می‌توان در فرآیندی مورد توجه قرار داد که بیسمارک توانست در راستای گسترش انگیزش درونی و نهفته نیروهای نظامی پروس، واقعیت جدیدی خلق کند.

این واقعیت انعکاس پیروزی بیسمارک بر دانمارک (۱۸۶۲)، اتریش (۱۸۶۶) و فرانسه (۱۸۷۰) بود. به عبارت دیگر، تولید نیروی اخلاقی بدون قدرت راهبردی و هم‌چنین سازماندهی هدف‌های عملیاتی امکان‌پذیر نخواهد بود. شکل‌گیری حوادث تاریخی یادشده بدون توجه به مؤلفه‌های ایدئولوژیک ژومینی حاصل نمی‌شد؛ در حالی که کلازویتس آن را ناشی از اخلاق سیاسی بیسمارک می‌دانست.

نیروهای اخلاقی بیسمارک، همانند ایدئولوژی در اندیشه ژومینی، در دوران‌های تاریخی خاص از کارآمدی و تأثیرگذاری بیشتری برخوردارند. به طور کلی وقتی موضوع نیروی اخلاقی مطرح می‌شود، زمینه برای ایجاد مسئولیت‌های عملیاتی نیز فراهم می‌آید. به این ترتیب، نیروی اخلاقی در فرآیند دوران تاریخی شکل گرفته و عامل تهییج فرماندهان و نیروهایی است که درصددند روح جامعه را بازسازی کنند.



ه) نقش اراده و عزم راسخ در جنگ نرم

اراده و عزم راسخ نظامی را می‌توان در زمره شاخص‌های عملیاتی دانست که در میدان نبرد ظهور می‌یابد. ژومینی می‌گفت عامل ضروری دیگر قابلیت تصمیم‌گیری است و آن را «عزم راسخ» می‌نامید. هر چیزی ممکن است به نادرستی ژنرال را قانع کند که تصمیمش غلط بوده است، از جمله اطلاعات متضاد یا از آن بدتر، فقدان کامل اطلاعات، تذبذب افراد تحت فرمانش و خستگی تدریجی آنها و انحطاط قدرت معنوی افراد که فرمانده باید برای جبران آن از خود مایه بگذارد. این امر نشان می‌دهد که فرماندهی در فضای راهبردی همان‌گونه که خط‌مشی عملیاتی را تبیین می‌کند، شرایطی را شکل می‌دهد که به موجب آن نیروهای نظامی می‌توانند از قابلیت درونی خود برای عملیات بیرونی بهره‌مند شوند.

همان‌طور که عزم و اراده در دوران قبل از شروع عملیات از جایگاه و نقش محوری برخوردار است، این نیرو می‌تواند اراده عملیاتی زیادی به وجود آورد. در چنین فرآیندی «اراده عملیاتی» با «اراده مقاومت» برای نیل به اهداف سیاسی و راهبردی پیوند می‌یابد. ژومینی در ادبیات راهبردی خود این موضوع را مورد بررسی قرار داد که چگونه می‌توان اراده را به قدرت ملی تبدیل کرد و از این طریق به پیروزی عملیاتی نائل شد؟ (Skelton & Allen, 1999: 76)

ماهیت عزم راسخ با لجبازی تفاوت دارد. ریشه عزم راسخ در درک معقول است و از ترکیب هوش و روحیه قوی حاصل می‌شود. مسئله رابطه بین عزم راسخ، جدیت، لجبازی و توان ذهنی به طور کلی و در واقع رابطه بین دو عنصر آشنای متضاد، یعنی شخصیت و ذکاوت که باعث آن همه بحث‌های آموزشی می‌شود، هنوز هم پایان‌پذیرفته است، بلکه با زیرکی و دقت به وسیله ژومینی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵. رهیافت نامتقارن در جنگ نرم

رهیافت نامتقارن را می‌توان انعکاس رفتار راهبردی در عصری دانست که ابزارهای کنش واحدهای سیاسی متنوع شده است. هر بازیگری قادر است در برابر تهدیدها و اقدامات تهاجمی سایر بازیگران مقاومت کند. در چنین شرایطی، کنش نامتقارن در رفتار راهبردی را می‌توان زیربنای جنگ نرم علیه واحدهای سیاسی رقیب دانست. طبعاً کشورهایی که دارای گفتمان، ادبیات سیاسی، رسالت‌گرایی و پشتوانه‌های



فرهنگی و ایدئولوژیک باشند، از قابلیت بیشتری برای بهره‌گیری از جنگ نرم برخوردارند. آنان جنگ نرم را به عنوان انعکاس اهداف ایدئولوژیک- استراتژیک در برخورد با تهدیدهای نامتقارن به کار می‌گیرند. جوزف نای بر این اعتقاد است که چنین شاخص‌هایی باید زمینه‌های ایجاد جاذبه در افکار عمومی بازیگران تهدیدکننده را فراهم سازد. به موازات جاذبه باید جلوه‌هایی از نگرانی مربوط به از دست دادن مزیت نسبی مورد توجه قرار گیرد. براساس چنین نگرشی، فرهنگ منبع قدرت نرم محسوب می‌شود. کنش فرهنگی نیز نماد جنگ نرم در فضای نامتقارن خواهد بود. (نای، ۱۳۸۷: ۱۰۱-۹۰)

شاخص‌های اندیشه‌ای جنگ نرم مربوط به فرآیندی است که به موجب آن کشورها قابلیت‌های عملیاتی خود را بر اساس فرآیندهای اجتماعی و سیاسی سازماندهی می‌کنند. به عبارت دیگر در چنین دورانی، نبرد ماهیت متنوع، چند بعدی و پیچیده پیدا کرده است. از جمله این نشانه‌ها می‌توان به قالب‌های ادراکی جدید در اندیشه راهبردی اشاره کرد.

اندیشه‌های راهبردی فرامدرن را می‌توان در رهیافته‌های نامتقارن مورد ملاحظه قرار داد. به عبارت دیگر، هرگاه روندهای سیاسی و راهبردی کشورها در فضای مبتنی بر مقابله نابرابر سازماندهی شوند و چنین فرآیندی از پشتوانه فرهنگی، فکری و راهبردی برخوردار باشد، می‌تواند زمینه‌های جنگ نرم را در آموزه‌های راهبردی به وجود آورد. «ماتیوز» و «ماتسکی» را می‌توان در زمره تحلیلگرانی دانست که به چنین فرآیندی توجه و آن را پیش‌بینی کرده‌اند. آنان شاخص‌های اندیشه راهبردی نامتقارن را به عنوان زیربنای جنگ نرم و اصلی‌ترین تهدید دوران موجود می‌دانند. آنان معتقدند: «جنگ نرم در کشورهای پیرامونی در حال شکل‌گیری است. اندیشه‌های جنگ نرم در ادبیات ایدئولوژیک آنان نهفته است. بنابراین لازم است فرآیندی شکل گیرد که زمینه‌های شناخت واقعیت‌های رفتاری آنان به وجود آید. اهمیت کنش آنان را می‌توان در غافلگیری و گمنامی مورد توجه قرار داد. نیروهایی که از گمنامی برخوردارند، قادر خواهند بود ضربات جبران‌ناپذیری به ساختار دفاعی کشورها وارد کنند؛ در حالی که اگر شناسایی شوند، ماهیت آنان تغییر می‌یابد.» (Mattuse and Mateski, 1998: 32)

پیتر فون‌هام در زمره استراتژیست‌های عصر پست مدرن محسوب می‌شود. وی

مطالعاتی درباره علل ناکامی نسبی نیروهای نظامی و استراتژیست‌های امریکایی به انجام رسانده است. فون‌هام بر این اعتقاد است که امریکایی‌ها بیش از حد به ابزارهای سخت‌گرایش دارند. آنان ابزارمحورند و به این دلیل با چالش‌های امنیتی و راهبردی زیادی روبه‌رو هستند. وی بر این اعتقاد است که چنین روندی برای امریکا فاجعه به وجود می‌آورد.

بیان چنین رویکردی نشان می‌دهد که فون‌هام علاوه بر قابلیت‌های ابزاری و مادی تلاش دارد موضوعاتی را که در فضای روحی و روانی نبردهای نظامی قرار دارند، مورد توجه قرار دهد. این امر جلوه‌هایی از مشروعیت را منعکس می‌سازد. مشروعیت به مفهوم پذیرش اهداف راهبردی کشور توسط جامعه و نخبگان است. امریکایی‌ها در جنگ عراق و افغانستان مانند جنگ ویتنام، مشروعیت خود را از دست دادند. نیکسون بر این اعتقاد بود که ناکارآمدی نظامیان امریکایی در ویتنام ناشی از ناتوانی ابزاری و نظامی آنان نبوده است؛ امریکا داخل مرزهای خود شکست را پذیرا شد. این امر نشان می‌دهد که امریکایی‌ها در حوزه‌های عملیاتی به ضرورت‌های جنگ نرم کمتر توجه داشته‌اند. فون‌هام بر این اعتقاد است که صرفاً از طریق رهیافت‌های جدید می‌توان از شکل‌گیری فاجعه راهبردی جلوگیری کرد. به این ترتیب، فون‌هام تلاش دارد ضرورت‌های جنگ نرم را برای امریکا تبیین کند. شاخص‌های اصلی جنگ نرم در اندیشه وی به شرح ذیل است:

الف) عبور از سخت‌افزارگرایی نظامی

فون‌هام تأکید می‌کند که سخت‌افزار نظامی، امری ضروری اما غیرکافی است. هر کشوری نیازمند قدرت نرم و قدرت سخت برای جنگ و صلح است. این مسئله به خصوص برای کشورهای ضعیف از اهمیتی ویژه برخوردار است. اگرچه برتری عددی کشورهای منطقه‌ای در نبردهای پرشدت ناممکن است، اما نیروهای موجود باید به چنان مهارتی دست یابند که حتی در فقدان برتری مطلق به برتری نسبی در مرحله سرنوشت‌ساز نائل آیند. (Ponham, 2004: 35)

علت آن را باید در محدود بودن نقش توان ابزاری کشورها در راهبردهای آنان دانست. اگر چه کشورهای انقلابی در فرآیند تأمین اهداف راهبردی خود از شاخص‌هایی مانند عزم و اراده استفاده می‌کنند تا بتوانند موجودیت خود را حفظ کنند و اهداف



خود را تحقق بخشند، کشورهای صنعتی و قدرت‌های بزرگ توان محدودی برای بهره‌گیری از قدرت نرم دارند.

به همین دلیل آنان از یک سو به پیروزی فکر می‌کنند و از سوی دیگر، تمایلی برای بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم و عبور از سخت‌افزارگرایی نظامی ندارند. این امر نشان می‌دهد که تأکید بر چنین مؤلفه‌هایی در طولانی‌مدت مخاطره‌آمیز خواهد بود. فون‌هام معتقد است که کشورهای انقلابی گرچه فاقد سخت‌افزار نظامی هستند، از مؤلفه‌های ایدئولوژیک، اعتقادی و ارزشی بهره می‌گیرند. این امر محدودیت‌های قدرت سخت‌افزاری آنان را در طولانی‌مدت ترمیم می‌کند و جبران می‌سازد.

ب) پیوند شجاعت و رویکرد حرفه‌ای در جنگ نرم

از آنجا که شجاعت در زمره مؤلفه‌های نرم‌افزاری است، فون‌هام چنین مقوله‌ای را در قالب مؤلفه‌های نرم‌افزاری جنگ نرم بررسی می‌کند. از دیدگاه وی می‌توان شجاعت را در زمره مؤلفه‌هایی قرار داد که زمینه شکل‌گیری روابط حسی-ادراکی بین سازمان، نیروهای عملیاتی و کنش راهبردی را فراهم می‌سازند. از سوی دیگر، فون‌هام بر این اعتقاد است که شجاعت بدون محاسبه مؤلفه‌های حرفه‌ای به بن‌بست می‌انجامد.

وی می‌گوید در قلب هر ارتشی همیشه باید دسته‌ای متشکل از افراد حرفه‌ای حاضر باشند که بجنگند، نه اینکه جنگیدن‌شان فارغ از احساس وطن‌پرستی باشد، بلکه مانند نظامیان قرن هجدهم، [باید] از روی غرور حرفه‌ای و پیوند آن با ضرورت‌های اخلاقی-اعتقادی بجنگند. در غیر این صورت، روح وطن‌پرستی تحت تأثیر بهره‌گیری گسترده از ابزارهای نظامی قرار خواهد گرفت. طبعاً فرماندهان نظامی در این ارتباط نقشی ویژه دارند. به عبارت دیگر، شجاعت در فرآیند منازعات بین‌المللی و در قالب جنگ نرم «به میزان زیادی به اراده، روحیه و شخصیت ملی کشورها و فرماندهان نظامی بستگی دارد. آنان می‌توانند سیاست‌سازی را شکل دهند و از این طریق، زمینه‌های تحقق اهداف فراگیرتری را به وجود آورند. به عبارت دیگر، روحیه، اراده و شخصیت ملی عامل یکپارچه‌ساز محسوب می‌شود و زیربنای اجتماعی-فرهنگی کشورها را به وجود می‌آورد. در این ارتباط «کلاین» در ارزیابی قدرت کشورها استدلال می‌کند که عزم و اراده ملی پایه‌ای است که براساس آن راهبرد ملی کشورها تدوین می‌شود و به موفقیت می‌انجامد». (آزر و مون، ۱۳۷۹: ۱۱۸-۱۱۶)



ج) انسجام سازمانی و جنگ نرم

فون‌هام در ضرورت پیروزی قطعی در رفتار راهبردی بر نشانه‌هایی از جمله انسجام سازمانی تأکید دارد. انسجام را امری معنوی می‌داند که پیامد و بازتاب مادی دارد. بدون انسجام سازمانی و همکاری بخش‌های مختلف نمی‌توان به موفقیت و پیروزی نظامی دست یافت. نظامی‌گری بدون اهداف مشروع به انسجام نمی‌رسد. بر این اساس فون‌هام رویکرد ترکیبی خود را برای بهره‌گیری از انسجام سازمانی به منظور پیروزی و مطلوبیت راهبردی بیان می‌دارد. وی معتقد است: «ارتشی که زیر آتش ویرانگر انسجام خود را از دست نمی‌دهد، ارتشی که با ترس‌های موهوم به استحکام خود لطمه نمی‌زند و با اتکا بر افراد با اراده خود مقاومت می‌کند، ارتشی که غرور ناشی از پیروزی‌هایش، قدرت اطاعت از دستورها را از آن سلب نمی‌کند و حتی به هنگام تحمل شکست، احترام و اعتماد خود را به افسران حفظ می‌کند، ارتشی که قدرت مادی آن مانند ماهیچه‌های بدن یک قهرمان با تمرین‌های سخت و مشقت‌بار پولادین شده است، چنین قابلیتی به تنهایی نمی‌تواند نقش راهبردی را در جنگ نرم ایفا کند.» (Ponham, 2004: 36)

مؤلفه‌های یادشده نشان می‌دهد که شجاعت تحت تأثیر مؤلفه‌های مختلفی در کنش راهبردی قرار دارد. اگر کشوری نتواند زمینه‌های حقانیت خود را در فضای اجتماعی فراهم آورد، در آن شرایط، مقوله‌ای به نام شجاعت حاصل نخواهد شد. فون‌هام در این باره تأکید می‌کند که همه این وظایف و خصوصیات در کنار فضیلت ایمانی قوی و برخاسته از شرف افراد مسلح آن ارتش اهمیت پیدا می‌کند... چنین ارتشی مالا مال از روحیه واقعی نظامی است.

اگرچه بخشی از شجاعت در فضای قبل از سازماندهی نیروهای عملیاتی حاصل می‌شود، نمی‌توان تمامی آن را انعکاس قابلیت‌های ذهنی، ادراکی و تخیلی افراد و نیروهای نظامی دانست. بخشی از چنین قابلیت‌هایی در محیط عملیاتی سازماندهی می‌شود. آمریکایی‌ها در عصر فرا دوقطبی بر این اعتقادند که درگیر مؤلفه‌هایی همانند تهدیدهای ناشی از شجاعت و گستاخی نیروهای هستند که آموزه‌های ایدئولوژیک، فرهنگی و تمدن غرب را نشانه گرفته‌اند. (افتخاری، ۱۳۸۳: ۱۵)

د) کنش نامتقارن در رفتار راهبردی

بین جنگ نرم و کنش نامتقارن رابطه‌ای ارگانیک وجود دارد. جنگ نرم



واکنشی به پوزیتیویسم ابزارگرا در حوزه نظامی و امنیتی محسوب می‌شود. بی‌توجهی استراتژیست‌های امریکایی به معادلاتی همانند جنگ نرم موجب افزایش تهدیدهای امنیت ملی برای آن کشور شده است. واکنش نظریه‌پردازانی همانند میلسن و فون‌هام را می‌توان واکنشی به تداوم سخت‌افزارگرایی در امنیت ملی امریکا دانست. اندیشه‌های فون‌هام واکنشی به چنین موضوعی محسوب می‌شود.

این امر نشان می‌دهد که گرچه تهدیدهای متقارن جنگ سرد هم‌چنان بر تفکر راهبردی امریکا حاکم است، اما استراتژیست‌های جدید آنان تلاش دارند بین شاخص‌های متقارن و نامتقارن و هم‌چنین نشانه‌های جنگ نرم و سخت پیوند برقرار کنند. این امر برای عبور از غافلگیری طراحی شده است. جورج تنت، رئیس پیشین سازمان اطلاعات مرکزی امریکا، بر این اعتقاد است که نمی‌توان بین اندیشه‌های متقارن و نامتقارن در رفتار راهبردی و هم‌چنین رویکردهای سخت‌افزاری- نرم‌افزاری امنیتی تفکیک قائل شد. وی غافلگیری را حاصل پیوند چنین مؤلفه‌هایی می‌داند و بر این باور است که امریکا باید در دو حوزه یادشده به کنش راهبردی مبادرت ورزد و حوزه‌های جنگ نرم و سخت را با یکدیگر پیوند دهد. تنت معتقد است: «تهدیدهای نامتقارن، غافلگیری را افزایش می‌دهد. در این روند، امریکا در خصوص تبیین اهداف راهبردی و قابلیت خود دچار گمراهی می‌شود. برای عبور از چنین فرآیندی، لازم است جامعه اطلاعاتی امریکا، حوزه‌های فعالیت خود را با یکدیگر پیوند دهد. صرفاً در چنین شرایطی می‌توان مقابله با تهدیدها را براساس روش‌های سازمان‌یافته پیگیری کرد. باید تصویری روشن از دشمن به دست آورد؛ در حالی که اطلاعات در خصوص تدابیر عملیاتی دشمن محدود است.» (جانسون و دیگران، ۱۳۸۴: ۶۰-۵۹)

برای عبور از چنین شرایطی، امریکایی‌ها تلاش کرده‌اند از قدرت نرم خود برای کاهش مشروعیت نیروهای نامتقارن بهره‌گیری کنند. به همین دلیل، آنان از نشانه‌هایی از جمله «دیپلماسی عمومی» استفاده می‌کنند. دیپلماسی عمومی در روند جنگ نرم فرامردن از اهمیتی ویژه برخوردار است. این امر مبتنی بر تولید مفاهیم، تبلیغات و خلق هویت‌هایی است که بتواند تصویرسازی کند و از این طریق قدرت ناشی از باور را به وجود آورد.

ه) دیپلماسی عمومی و جنگ نرم

اگرچه دیپلماسی عمومی در حوزه وزارت امور خارجه امریکا پیگیری می‌شود، می‌توان آن را یکی از ابزارهای مؤثر امنیتی- راهبردی امریکا دانست که از شاخص‌های قدرت ملی آن کشور تأثیر می‌پذیرد. پیوند دیپلماسی و راهبرد، زمینه‌های تولید قدرت و امنیت را برای کشورها به وجود می‌آورد. تداوم هرگونه بحران امنیتی را می‌توان ناشی از بی‌توجهی به ترکیب چنین مؤلفه‌هایی در حوزه اندیشه راهبردی دانست.

در همین ارتباط، جوزف نای تئوری «قدرت هوشمند» را ارائه داد. قدرت هوشمند ترکیبی از قدرت نرم و سخت است که از یک سو، انعطاف‌پذیری کشورها را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر، امکان دستیابی واحدهای سیاسی به قابلیت‌هایی از جمله تحرک و مشروعیت را به حداقل می‌رساند. قدرت هوشمند جوزف نای را می‌توان بخشی از واقعیت راهبردی در عصر تهدیدهای متنوع دانست. وی درصدد برآمد از طریق خلق مفاهیمی همانند قدرت نرم و قدرت هوشمند، بن‌بست‌های راهبردی آمریکا را بازسازی کند. (نای، ۱۳۸۷: ۱۱۳)

در ادامه چنین فرآیندی، دیپلماسی عمومی توانست نقش محوری در فرآیند جنگ نرم ایفا کند. هر کشوری می‌تواند شکل خاصی از دیپلماسی عمومی را تولید نماید؛ اما باید تأکید کرد که دیپلماسی عمومی یکی از ابزارهای کلیدی قدرت نرم محسوب می‌شود که می‌تواند فرآیندهای جنگ نرم را گسترش دهد. دیپلماسی عمومی ماهیت غیرنظامی دارد، اما توانسته است نقش و تأثیر امنیتی قابل توجهی در ساختار امنیتی کشورها به جا گذارد که علت آن تأثیرپذیری از انقلاب ارتباطات بوده است. میلسن می‌گوید: «دیپلماسی عمومی مبتنی بر انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات است. این امر از طریق اینترنت، نیروهای جدیدی را وارد عرصه سیاست می‌کند. در این رابطه، عموم مردم به عنوان تولیدکننده اقدام دیپلماتیک در سطح اجتماعی و هم‌چنین به عنوان مصرف‌کننده تولیدات سیاسی و دیپلماتیک، جهت‌گیری خود را در قالب ادبیات دیپلماسی عمومی و راهبردهای مربوط به آن ساماندهی می‌کنند. این امر بر معادله مشروعیت و قدرت تأثیرگذار است و می‌تواند شبکه‌های جدیدی برای انتقال قدرت و تأثیرگذاری بر اراده کشورها سازماندهی

کند.» (میلسن و دیگران، ۱۳۸۸: ۴-۹۳)



به این ترتیب، نشانه‌های جنگ نرم در عصر فرامدرن ماهیت متنوعی پیدا کرده است و در قالب قدرت نرم و هم‌چنین دیپلماسی عمومی از اعتبار و کارآمدی لازم برخوردار است. اگرچه نیروهای مقاومت به عنوان جلوه‌ای از تهدید نرم محسوب می‌شوند، واقعیت‌های راهبردی موجود نشان می‌دهد که این امر بدون واکنش نیروهای مؤثر بین‌المللی امکان‌پذیر نیست. در چنین فرآیندی حوزه رقابت، تنش و تعارض نیروهای تأثیرگذار بر جنگ نرم کشورها با یکدیگر تداخل می‌یابد و محیط رقابت بین‌المللی را پیچیده‌تر می‌سازد.

نتیجه‌گیری

شاخص‌های اندیشه راهبردی از دوران باستان تا عصر حاضر چندان دچار تغییر و دگرگونی نشده است. بررسی ادبیات سیاسی سون تزو، کلازویتس، ژومینی و لیدل هارت نشان می‌دهد که رویکرد آنان با اندیشه‌های عصر فرامدرن فون‌هام در ارتباط با ضرورت بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم، تغییر چندانی پیدا نکرده است. همه نظریه‌پردازان یادشده بر این اعتقادند که پیروزی در منازعات صرفاً از طریق قدرت نظامی حاصل نمی‌شود. از سوی دیگر، استراتژیست‌های یادشده بر این موضوع تأکید کرده‌اند که قدرت، ماهیت متنوع و متکثر دارد. استراتژیست‌های جنگ نرم بر مفاهیم و مؤلفه‌هایی از جمله «قدرت موسع» و «امنیت موسع» تأکید دارند.

به عبارت دیگر، شاخص‌های جنگ نرم از ابتدای رقابت‌های راهبردی وجود داشته، اما به هر میزان ابزارهای رقابت از تنوع و کارآمدی بیشتری برخوردار می‌شوند، نقش نیروی نظامی، حاشیه‌ای می‌شود و به این ترتیب، امکان کاهش مشروعیت کشورها را فراهم می‌سازد. نشانه مشهود چنین تفاوتی را می‌توان در بهره‌گیری اسرائیل از قدرت سخت‌افزاری در جنگ ۳۳ روزه (۲۰۰۶)، جنگ ۲۲ روزه (۲۰۰۸) و مقابله با کاروان‌های انسان‌دوستانه در ژوئن ۲۰۱۰ دانست. اگرچه اسرائیل از ابزارهای نظامی مؤثری بهره گرفته، به دلیل تحرک و نقش‌آفرینی ابزارهای ارتباط بین‌المللی، امریکا و اسرائیل مشروعیت خود را در برابر حقانیت مردم غزه و حماس از دست داده‌اند. این امر نشان می‌دهد که توسعه ابزارهای ارتباطی عامل بنیادین در ایجاد چالش در برابر ساخت‌های نفوذناپذیر دولت ملی شده است.

به این ترتیب، اصلی‌ترین شاخص‌های جنگ نرم را می‌توان در دو حوزه مورد توجه قرار داد. حوزه اول ماهیت درون ساختاری دارد؛ یعنی کشورها برای جنگ نرم باید



آمدگی لازم را پیدا کنند. این آمادگی عمدتاً ماهیت اجتماعی و ایدئولوژیک دارد و زمینه ارتقای انگیزه‌های درونی شهروندان را فراهم می‌سازد. کشوری که آموزه‌های درون ساختاری خود را تقویت کند، از آمادگی لازم برای ارتقای قابلیت‌های تحرک خود در سطح بین‌المللی برخوردار است.

در حوزه بین‌المللی، نشانه‌های دیگری از جنگ نرم وجود دارد که با شاخص‌های داخلی پیوند می‌یابد. این مؤلفه‌ها ماهیت آفندی دارند و در راستای بی‌اعتبارسازی اقتدار و مشروعیت کشورهای رقیب ایفای نقش می‌کنند. شایان ذکر است که تحقق این امر صرفاً در شرایطی امکان‌پذیر است که زمینه‌های تولید مفاهیم قدرت در ذهنیت و ادراک کشور رقیب را به وجود آورد و از این طریق، اراده آنان را متزلزل سازد. به این ترتیب می‌توان اصلی‌ترین شاخص‌های جنگ نرم در اندیشه راهبردی کشورها را به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱. جنگ نرم در اندیشه راهبردی دارای بنیان‌های تاریخی است و از ۴۰۰ سال قبل میلاد مورد توجه نظریه‌پردازان موضوعات دفاعی و امنیتی قرار گرفته است.

۲. این نظریه‌پردازان هیچ‌گاه از واژه‌ها و مفاهیمی مانند جنگ نرم و دیپلماسی عمومی بهره نگرفته، بلکه نشانه‌ها و مفاهیمی را مورد توجه قرار داده‌اند که تشکیل‌دهنده شاخص‌های جنگ نرم است.

۳. نظریه‌پردازان عصر باستان، نظریه‌پردازان کلاسیک عصر مدرن و هم‌چنین نظریه‌پردازان عصر فرامدرن نشانه‌هایی از قدرت نرم و جنگ نرم را ارائه داده‌اند. محور اصلی اندیشه آنان را می‌توان مؤلفه‌هایی همانند اعتماد به نفس، تحرک، اخلاق‌گرایی، استقامت، خویشتن‌داری و ضربه دوم دانست.

۴. در عصر مدرن مؤلفه‌های جنگ پُست مدرن با شاخص‌های جنگ نرم پیوند یافته است که می‌توان آن را انعکاس فضای فرارفتارگرایی در روابط و امنیت بین‌الملل دانست. فرارفتارگرایی زمینه توجه به موضوعات مفهومی، ارزشی و ایدئولوژیک را به وجود آورده است.

۵. جنگ نرم در عصر باستان، دوران مدرن و پست مدرن به مفهوم انجام اقدامات غیرمستقیم و پیگیری فرایندهای غافلگیرکننده و غیرمحسوس است.

۶. جنگ نرم ماهیت فرایندی دارد و بهره‌گیری از هر ابزار زمینه شکل‌گیری فرایندهای جدید را فراهم می‌سازد. بنابراین جنگ نرم در فضای کنش سیستمیک انجام می‌گیرد. در این ارتباط، منازعه صرفاً از منطقه مرزهای جغرافیایی آغاز نمی‌شود، بلکه محور اصلی هر منازعه بر اساس مشروعیت‌زدایی ساختاری و از بین رفتن انسجام سیاسی کشورها خواهد بود.



- آرزو، ادوارد و چونگ این مون (۱۳۷۹)، **امنیت ملی در جهان سوم**، ترجمه ناشر، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسنایدر، گریک (۱۳۸۴)، **امنیت و استراتژی معاصر**، ترجمه سیدحسین محمدی نجم، تهران: دوره عالی جنگ دانشگاه امام حسین.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳)، «در باب جنگ: معنا و مقام جنگ در گفتمان‌های امنیت ملی»، فصلنامه راهبرد دفاعی، س ۲، ش ۵.
- جانسون، استوارت و دیگران (۱۳۸۴)، **چالش‌های نوین و ابزارهای نوین برای تصمیم‌گیری دفاعی**، ترجمه محمدجواد زنگنه، تهران: ستاد مشترک سپاه پاسداران.
- ملیک، ماهان (۱۳۸۴)، «**سیر تکامل تفکر استراتژیک**»، مندرج در: گریک اسنایدر، امنیت و استراتژی مدرن، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- میلسن، ژان و دیگران (۱۳۸۸)، **دیپلماسی عمومی نوین: قدرت نرم در روابط بین‌الملل**، ترجمه رضا کلهر و سیدمحسن روحانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، **قدرت نرم**، ترجمه محسن روحانی و ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- هاوارد، مایکل (۱۳۷۷)، **کارل فن کلازویتس**، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر نو.

منابع لاتین

- Baldwin, David (1979), "**Power Analysis and World Politics: New Trends Versus Old Tendencies**", *World Politics*, Vol 31, No.2, January.
- Brinton, C (1991), **Makers of Modern Strategy: Military Thought From Machiavelli to Hitler**, New Jersey: Princeton University Press.
- Campbell, David (1992), **Writing Security: The Politics of Identity**, Manchester: Printer Press.
- Chalk, Peter (2000), **Non-Military Security and Global Order**, New York: McMillan Press.
- Clausewitz, Von (1993), **Principles of War: Military Thinking and Moral Force**, Washington: Brookings Institute.
- Clausewitz, Von (1976), **On War**, Princeton: Princeton University Press.
- Cohen, Roger (2001), **Arrogant or Humble?** Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Eronic, I.n. (1980), **Motivation and Morale in Military non- Combat Organization**, Brussels: Cooper Press.
- Griffith, S.B (1983), **The Renaissance of the Art of War**, New York: Harper Publication.
- Hirst, Paul (2001), **War and Power**, New York: Polity Press.
- Mattuse, Joseph and Mark Mateski (1998), **The Policy Game**, New York: Issue Papers.
- O'Neill, R (1985), **The Theory and Practice of War**, New York: Columbia University.
- Palit, D.K. (1966), **War in the Deterrent Age**, London: Rutledge.
- Phillips, T.R. (1988), **Sun Tzu- The Art of War**, Hamsburg: PA.
- Ponham, Peter (2004), **A Year After Iraq**, New York: Basic Book.
- Singer, David (1969), **International Politics and Foreign Policy**, New York: New Haven Press.
- Skelton, T & T. Allen (1999), **Culture and Global Change**, London: Rutledge.
- Tzu, Sun (1944), **The Art of War**, London: Hamsburg Publication.
- Weisman, Steven (2003), «**Soft and Hard Power**», CBS News, available at www.cbsnews.com.



- Wolf, Martin (2000), **The Lure of American Way**, Washington DC: The Pew Research Center.
- Biden, J (2009, May 22), **Remarks by the Vice President Biden after meeting with President Sleiman**, US Embassy of Beirut. Retrieved January 29, 2010, from: http://lebanon.usembassy.gov/latest_embassy_news/09pressreleases/vp052209.html
- Bruno, G. (2008), «**U.S. Security Agreements and Iraq**», Council on Foreign Relations, Retrieved from: <http://www.cfr.org>
- Dilanian, K. (2009, June 28), «**U.S. Grants Support to Iranian Dissidents**», USA Today, Retrieved January 29, 2010, from: http://www.usatoday.com/news/washington/2009-06-25-iran-weakens_is.html
- Gates, R (2006, December 5), **Statement of Robert Gates**, Nominee for Secretary of Defense, Senate Armed Services Committee, 109th Congress.
- Gates, R. M. (2009), «**A Balanced Strategy: Reprogramming the Pentagon for a New Age**», Foreign Affairs Magazine, 180 (4)
- Lee, M (2009, May 23), «**Analysis: Iran looms over Obama Mideast Peace Bid**», ABC News, Retrieved January 29, 2010, from: <http://abcnews.go.com/politics/wirestory?id=7661122>
- Wolfson, Adam (2005), **Conservatives and Neoconservatives**, New York: Grove Press.
- Wright, R. (2008, February 15), «**Civilian Response Corps Gains Ground**», The Washington Post, Retrieved January 29, 2010, from: <http://www.washingtonpost.com>
- Zweiri, M. & Staffell, S. (2009), «**Talking with a Region: Lessons from Iran, Turkey and Pakistan**», Middle East Policy, 16 (1).

